

مقایسه نظام طبقاتی (کاست) از دیدگاه ریگ ودا و شاهنامه

دکتر سید محسن سعیدی مدنی*

تاریخ دریافت: ۸۸۳/۶

تاریخ پذیرش: ۸۸۱۲/۹

چکیده

هدف از این مقاله، مقایسه نظام طبقاتی کاست در ریگ ودا و شاهنامه فردوسی است که دو ساختار اجتماعی در دو جامعه هند و ایران را به وجود آورده است. اگر چه آریایی‌هایی که به هند مهاجرت کردند مردمانی صحرائشین بودند؛ ولی تصور این که بین آن‌ها هیچ گونه طبقات اجتماعی وجود نداشت، مشکل به نظر می‌رسد؛ چون سروده‌های ریگ ودا به طور مشخص و مختصر به سه طبقه مختلف اشاره دارد. این طبقات در ریگ ودا با عنوان‌های برهمن (روحانیان)، راجانیه (پادشاهان و اشراف)، وایزیه (وایسیاها، کشاورزان و صنعتگران) که اساس توسعه طبقات بالاتر را تشکیل

می‌دادند از آن‌ها نام برده شده است. همچنین، شاهنامه فردوسی این تقسیم‌بندی را با نام‌های کارتوزیان (روحانیان)، نیساریان (ارتشیان)، بسودی (کشاورزان و گله‌پرور) و اهتوخوشی (صنعتکاران) بیان کرده است. تقسیمات کاست ریگ ودایی توانست خط موازی بسیار نزدیکی را با نظام طبقاتی ایران تشکیل دهد. البته توجه‌های فراوانی وجود دارد، که نشان می‌دهد هر دو نظام، منشأ مشترکی داشته‌اند و ثابت می‌شود که مهاجرت آریایی‌ها به هند، مهاجرتی تدریجی از ایران به هند بوده است.

واژه‌های کلیدی: نظام طبقاتی، شاهنامه، کاست، هند، ایران، ریگ ودا، آریایی، آریاورنا، داساورنا، ورن

مقدمه

در کشوری همانند هندوستان که در آن تفاوت‌های نژادی، فرهنگی و اقتصادی عمیقی وجود دارد، گروه‌های مختلف نژادی، تقسیمات اولیه خود را از لحاظ شغلی و نژادی برای یک زندگی مسالمت‌آمیز با وضعیتی خاص برای ادامه زندگی جمعی ایجاد نموده بودند تا امکان زندگی کردن در کنار یکدیگر را داشته باشند و بدین طریق توانستند حیات تازه‌ای به جامعه جدید خود ببخشند. این مفهوم را می‌توان در کلمات ملموس‌تر به این طریق توضیح داد که ریشه فلسفی نظام کاست که همراه با خود این نظام رشد کرده است، یک طرح کلی اجتماعی را فراهم می‌کند که در آن تمام انسان‌ها از انواع نژادها و سطوح مختلف اقتصادی و شغلی می‌توانند با هماهنگی در کنار یکدیگر زندگی کنند. این امر کاملاً امکان‌پذیر است که یک نهاد اجتماعی در روند رشد و توسعه‌اش، به فلسفه‌ای خاص اهمیت بیشتری دهد تا امکان وجودش را توجیه نماید. درحالی که ریشه فلسفی به نوبه خودش جامعه را در نظم و هماهنگی نگه می‌دارد.

اساس ساختار اجتماعی هند عبارت است از نظام طبقاتی کاست، که برای حفظ آن، فلسفه‌ای جهت حفظ ساختار و نجات جامعه می‌بایست پدید می‌آمد. موضوع اصلی در مذهب هندو این است که ایزدی به نام براهما تصور می‌رود که سرنوشت هر فرد را

تثبیت کرده است و این وظیفه مقدس هر هندوئی است که آن را رعایت کند. این دقیقاً همان چیزی است که از یک هندو انتظار می‌رود که باور داشته باشد و به آن عمل نماید. در نتیجه دستورات و قوانین به طور مکرر برای طبقات پایین یادآور می‌شود که وضعیت کنونی‌شان به دلیل قانون کارما است و این "دارما"ی افرادی است که در این رابطه باید دستورالعمل‌های کارما را به عنوان وظیفه، اجرا کنند. مفاهیم براهما، کارما و دارما، سه ویژگی عمده فلسفه کاست در هند هستند (انصاری، ۱۹۶۰: ۱۶).

تحقیق حاضر با هدف پاسخ‌گویی به این سئوالات انجام شده است:

۱- آیا نظام طبقات اجتماعی در ریگ ودا و نظام طبقات اجتماعی در شاهنامه، یکی است؟

۲- اگر هر دو این طبقات اجتماعی به یک صورت هستند چگونه؟

۳- آریایی‌ها چه کسانی هستند؟

این مقاله تلاش کرده است سئوالات مذکور را با طرح مسائل خود همراه با اهداف که در پایان به آن خواهد رسید، پاسخ گوید.

تعریف نظام طبقاتی کاست

محققان علوم اجتماعی معتقدند، واژه کاست کلمه‌ای است که از پرتغالی وارد زبان انگلیسی شده است. اما در دایره‌المعارف انسان‌شناسی آمده است که، امکان دارد این واژه از زبان اسپانیایی گرفته شده باشد و احتمالاً مشتقی است از واژه "کاستاس" از زبان لاتین به معنی عفیف و پاکدامن که در نیمه قرن پانزدهم میلادی به وسیله مسافران پرتغالی که وارد ساحل مالابار در هند می‌شدند رایج شده است. این واژه، ظاهراً به معنی اصالت خونی و نژادی است (دایره‌المعارف انسان‌شناسی فرهنگی، ۱۹۹۶: ۱۷۷) و حتی به معنی دسته، صف و یا کلاس نیز ترجمه شده است. اما تمام ترجمه‌ها نشان می‌دهد که این واژه بیشتر به اصالت خونی و نژادی بر می‌گردد که کلماتی چون عفیف و پاکدامن، پاکی، خلوص، دسته، صف، کلاس را در خود می‌تواند جای دهد (دایره‌المعارف

بریتانیکا، ۱۹۹۳: ۹۳۰). واژه کاست در جامعه هند، موسوم به جات یا جاتی است که به طبقه، دسته، تبار، نسل و اصل و نسب و گروه گفته می‌شود (دایره‌المعارف انسان‌شناسی، ۲۰۰۵: ۴۴۷). در زبان فارسی نیز به معنای طبقه اجتماعی است. دکتر باقر ساروخانی در کتاب "درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی" خود در مورد کاست این گونه نوشته است: کاست در لغت به معنای ناب، سره و نگهداری پاکی و خلوص است در اصطلاح:

(الف) به آن سازمان اجتماعی اطلاق می‌شود که در هند پدید آمد و مبنای آن را عقاید دینی مبتنی بر برتری برهمنان تشکیل می‌داد.

(ب) به گروهی خاص در هند اطلاق می‌شود که مبنای ارثی دارد.

(ج) طبقه بسته، مبتنی بر وراثت را در بر می‌گیرد که با دیدی منفی بدان نگریده می‌شود.

در نظام اجتماعی کاستی در هند، افراد به چهار کاست تقسیم می‌شوند و آنان که فاقد هر نوع کاست هستند، بدون کاست و نجس خوانده می‌شوند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۸۷).

منوچهر محسنی در کتاب مقدمات جامعه‌شناسی خود می‌نویسد، در هندوستان طی سالیان دراز نظام قشربندی اجتماعی به گونه‌ای بسیار متفاوت از ساخت طبقاتی سایر کشورها در جریان بود، که آن نظام را کاست نامیده‌اند. در این نظام، هر هندو، یا به یکی از چهار کاست اصلی تعلق داشت و یا بدون طبقه و نجس بود.

نظام کاست، با شرایطی چون درونی شدن احساس عدم تساوی، آموزش نقش‌های مساوی و رشد مفاهیم برتری که جنبه ذهنی پیدا کرده بود، مرتبط می‌شد. بر اساس این نظام، ارتقای روحی، بستگی به این داشت که فرد، شخصاً در کاستی که برایش از قبل تعیین شده بود زندگی کند و پایگاه اجتماعی و قدرت، در موقع تولد به شخص داده می‌شد. کاست، حالت موروثی داشت و ترقی در زندگی، دست کم محدود بود. در نظام کاست نمی‌شد با کار پیشرفت کرد. همچنین بسیار مشکل بود که شخص بتواند با فردی از کاست دیگر ازدواج کند (محسنی، ۱۳۷۶: ۱۸۲).

بروس کوئن در کتاب "درآمدی به جامعه شناسی" خود در مورد تعریف طبقه اجتماعی آورده است: طبقه اجتماعی به بخشی از اعضای جامعه اطلاق می‌شود که از نظر ارزش‌های مشترک، حیثیت، فعالیت‌های اجتماعی، میزان ثروت و متعلقات شخصی دیگر و نیز آداب معاشرت، از بخش‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند (بروس کوئن، ۱۳۷۲: ۱۷۹). اما بحث دیگری نیز وجود دارد به نام کاست که در آن، طبقه در برابر کاست قرار می‌گیرد. کاست به نظام قشریندی اجتماعی بسته‌ای اطلاق می‌شود که در آن، افراد نمی‌توانند از یک سطح اجتماعی به سطحی دیگر، آزادانه حرکت کنند. شخصی که در یک کاست ویژه به دنیا می‌آید، باید سراسر عمرش را در همان کاست بگذراند. از آن‌جا که زناشویی میان کاست‌های گوناگون ممنوع است، هیچ راهی برای انسان وجود ندارد که از کاست تعیین شده‌اش پا فراتر گذارد. همگان بر این امر توافق دارند که نظام طبقاتی در مقایسه با نظام کاستی، نظام بازتری است. زیرا در نظام طبقاتی، از انتقال فرد از طبقه‌ای به طبقه دیگر، به وسیله حکومت، دین یا فرهنگ، جلوگیری نمی‌شود. تحرک صعودی، در یک نظام طبقاتی، از طریق سخت‌کوشی یا زناشویی با عضو طبقات بالاتر، امکان‌پذیر است؛ حال آن‌که در نظام کاستی، چنین امری امکان‌پذیر نیست (بروس کوئن، ۱۳۷۲: ۱۸۲).

میشل پانوف و میشل پرن در تعریف کاست در کتاب "فرهنگ مردم شناسی" خود می‌نویسند: نظام کاست به گروهی اطلاق می‌شود که دارای حدود محدود و عملکردهای ویژه‌ای در قلمرو شئانی، دینی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی هستند و دارای معیار خاص برای آن دسته از معیارهای تشخیص هستند که مانع روابط اجتماعی یک کاست به کاست دیگر می‌شوند و در قالب نوعی ایدئولوژی تزکیه، به ویژه تزکیه خون، احاطه و پنهان شده‌اند (میشل پانوف، میشل پرن، ۱۳۶۸: ۷۸).

آلن بیرو در کتاب "فرهنگ علوم اجتماعی" خود در مورد نظام طبقاتی کاست می‌نویسد: کاست عبارت است از گروه اجتماعی بسته‌ای که شکل ازدواج در آن به صورت درون همسری است و افراد وابسته به کاست، دارای مشاغل، اعتقادات و همچنین

آداب، مناسک و سنن خاص و ویژه‌ای هستند. در این نظام هیچ‌کس نمی‌تواند از کاستی به کاست دیگر راه یابد. انسان‌ها در یک کاست متولد می‌شوند و تا پایان حیات خود در آن کاست باقی می‌مانند، بدون تغییر و یا تحرک کاستی (آلن بیرو، ۱۳۶۶: ۴۳).

ژان شوالیه و آلن گبران در کتاب فرهنگ نمادها در مورد کاست می‌نویسند: کاست، یک سازمان اجتماعی از نوع آریایی است که دارای وظایف خاصی است. کاست همان قدر به اعمال و شعائر مذهبی مربوط می‌شود که به اعمال اجتماعی و فردی. زیرا درهم تافتگی و پیچیدگی یک فرد، ریز نگاره یک اجتماع است. کاست در نظام روحانی با آداب باطنی یا ذهنی مرتبط است؛ در مقام شاهانه یا آداب و اعمال حکومتی با عدالت پروری و قدرت مداری؛ در موارد اقتصادی، تجاری و کشاورزی با اعمال تولیدی و مبادلاتی و در کارهای پست، با نازل‌ترین اعمال رابطه دارد. پس کاست شامل مقامات روحانی، قدرت‌های موقت حکومتی، تولید ثروت و چرخش سرمایه، بالاخره کارهای پست می‌شود. این وظایف ضروری‌اند و در برگیرنده اعمالی هستند که کاملاً در زندگی اجتماعی و فردی قابل تشخیص‌اند (ژان شوالیه و آلن گبران، ۱۳۸۵: ۵۰۶).

نظام طبقاتی کاست در هند

آنچه ما در مورد آریایی‌ها می‌دانیم این است که آریایی‌ها مردمانی صحرا نشین بودند که به سرزمین هند مهاجرت کردند. این مردمان که دارای طبقات مختلف اجتماعی بودند و سرودهای ریگ ودا به سه طبقه مختلف برهمن^۱ (روحانیان)، راجانیه^۲ (اشراف)، وایزیه^۳ (وایسیا) اشاره دارد. با توجه به این تقسیمات، مردمان بومی نیز از سوی آریایی‌های تازه وارد، به دو طبقه تمیز و غیر تمیز تقسیم شده بودند که نشان دهنده تأثیرات فرهنگی جامعه آریایی بر جامعه هند بود که بعدها در قالب طبقات پایین‌تر با هم

1. Barahman
2. Rajanya
3. Vaisya

ترکیب شدند. این تقسیمات ریگ ودایی درست شبیه به نظام طبقاتی شاهنامه فردوسی بود که نشان می‌دهد هر دو نظام طبقاتی، منشأ مشترکی داشته‌اند و آریایی‌ها آن را به هند آورده‌اند. واضح است که نظام طبقاتی ریگ ودا از بیرون از هند سر چشمه گرفته و آریایی‌ها نظام طبقاتی خود را در هند اشاعه دادند. آمدن آریایی‌ها به هند، مسائل تازه نژادی و سیاسی به وجود آورد. نژاد درآویدی که در مقابل آریایی‌های تازه وارد شکست خوردند، تمدنی پر سابقه را پشت سر خود داشتند؛ با این همه بدون تردید، آریایی‌ها خود را خیلی برتر از ایشان می‌شمردند و در نتیجه، شکافی عمیق میان دو نژاد به وجود آمد. از این تصادفات و برخوردهای متقابل نژادها تدریجاً نظام طبقاتی کاست بیرون آمد که در قرون بعد در زندگی هند تأثیری عمیق بر جای گذاشت (نهر، ۱۳۵۰: ۱۴۱).

با پیشرفت و توسعه جامعه آریایی‌ها و تغییر در وضع اقتصادی و اجتماعی‌شان، این نظام طبقاتی دارای زیر شاخه‌های مختلف گردید، به صورتی که امروزه بیش از سه هزار قشر و لایه کاستی در هند وجود دارد. این زیر مجموعه‌ها، به شکل یک اصل و قانون درآمدند و خود را با کاست‌های عمده که منشأ از وارنای ریگ ودا می‌دانند گرفته‌اند. درست است که امروزه هر یک از چهار وارنا را به عنوان یک کاست تلقی می‌کنند، ولی آن‌ها در مقیاس گسترده‌تری در میان جامعه هند بیان می‌شوند. شباهت نظام کاست در ریگ ودا را که بر اساس وارنا وجود دارد، می‌توانیم در جوامع هند و اروپایی به دست آوریم. برای مثال، جامعه روم به طور کلی به دو طبقه اعیان و عوام تقسیم می‌شد. طبقات اجتماعی یونان باستان، شامل شهروندان آزاد، ارتشیان و برده‌ها بود. بالاخره ایرانیان باستان تا قبل از ورود اسلام به ایران نیز دارای نظام طبقاتی بودند. اما با نگاهی سطحی متوجه می‌شویم که طبقه‌بندی‌های رومیان و یونانیان با طبقه‌بندی دوره ودیک هندی منطبق و یکسان نیستند. به عنوان یک واقعیت، در طول دوره ریگ ودا، جامعه هند اساساً به دو گروه متمایز تقسیم می‌شدند: جامعه آریایی و غیرآریایی. قلمرو آریایی‌ها، شامل سه طبقه وارنای بود که عبارت بود از: برهمن، راجانیا و وایسیا. در

حالی که غیر آریایی‌ها در آن جامعه به عنوان داساها^۱ که بعدها سودراها^۲ نامیده شدند، شهرت یافتند. آریا ورنای^۳ یا مردم آریایی و مردم بومی یا داسا ورنای^۴، نه تنها در رنگ پوست که قهوه‌ای بودند، حتی در شکل فیزیکی بدن که خیلی کوتاه‌تر از آریایی‌ها هستند، نیز تفاوت داشتند. وقتی تفاوت‌های فرهنگی این دو گروه را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم در باورها، زبان، اعتقادات، مذهب، آداب و رسوم، سنت‌ها و بسیاری از چیزهای دیگر با یکدیگر تفاوت داشته‌اند (مجومدار، ۱۹۴۹: ۳۳).

سودراها یا همان داساها، بومیانی بودند که با شهروندان آریایی سازش کرده و یا اسیر شده و به عنوان پست‌ترین طبقه نظام طبقاتی کاست در درون طبقه آریایی‌ها تحلیل رفتند. با ایجاد چنین طبقه‌ای در نظام کاست، آریایی‌ها آن‌ها را به رسمیت شناخته و در جامعه خود به عنوان شهروندان جدید، انتخاب کردند و به آن‌ها جای دادند. در این مورد می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که انتخاب داساها در نظام طبقاتی کاست به عنوان طبقه سودراها، اصولاً برای رهایی از هرگونه آشوب و درگیری میان آریایی‌ها و مردمان بومی بوده است و چاره‌ای بجز رسمیت شناختن چنین افرادی در جامعه آریایی نبوده است. بنابراین این افراد به عنوان پست‌ترین طبقه در درون طبقه آریایی‌ها تحلیل رفتند. اما در کنار چهار وارنای اصلی، ما به پنجمین وارنای طبقه کاست نیز برمی‌خوریم که کمتر نام آن در نظام طبقات کاست هندوها آورده شده است. "پاریا" یا طبقه نجس‌ها که متشکل از افراد قبایل مختلف با فرهنگ بسیار ابتدایی و سبک زندگی بسیار کثیف و نفرت آور بودند، به چشم انسان‌های بسیار پست نگریسته می‌شدند و آریایی‌ها مجبوراً برای حفظ نژاد و خون خود، آن‌ها را در این طبقه قرار دادند تا مردم آریایی با آن‌ها تماس پیدا نکنند و تداخل خونی و نژادی به وجود نیاید.

1. Dasa
2. Sodra
3. Arya Varna
4. Dasa Varna

شکی نیست زندگی این مردمان اولیه به حدی برای جامعه آریایی نفرت‌آور بود که از نگاه آریایی‌ها و طبق معیارهای آن‌ها منجر به تبعیض اجتماعی شدید میان آنان شده بود. و بدین ترتیب، یک دیوار بلند فرهنگی میان این جوامع کشیده شد که همچنان پا برجاست. به هر حال، این تبعیض اجتماعی بود که توانست اساس و بنیاد غیر قابل لمس بودن (نجس بودن) را در میان آن‌ها ایجاد کند.

در شاخه دیگر آریایی‌ها یعنی ایرانیان نیز چنین طبقه‌بندی چهارگانه‌ای مخصوصاً در دوران ساسانیان وجود داشته است. اما صورت کاست‌های موجود در هند را به خود نگرفت. اساس تقسیم‌بندی کاست در اصل این بود که آریایی‌ها از غیر آریایی‌ها جدا بمانند. متهی این تقسیم‌بندی کم‌کم در آریایی‌ها هم اثر گذاشت و تدریجاً تقسیم‌بندی دیگری بر اساس مشاغل در میان خود ایشان هم صورت گرفت و کاست‌های تازه به وجود آمد. به این ترتیب، امور و کارهای زندگی، طبقه‌بندی می‌شد. از میان توده دهقانان و کشاورزان، و سیاه‌پوین آمدند که کشاورزان و پیشه‌وران و بازرگانان بودند. کاشترها طبقه حکمرانان و جنگاوران را تشکیل می‌دادند. برهمنان، روحانیان و متفکرانی بودند که تصور می‌شد باید راهنمای دین و سیاست باشند و ایده‌آل‌های نژادی و ملی را حفظ و حراست کنند. در پایین این سه طبقه سودراها قرار می‌گرفتند که شامل کارگران عادی و غیر ماهر و مزدوران و کسانی می‌شد که به کار کشاورزی نمی‌پرداختند (نهر، ۱۳۵۰: ۱۴۲).

نظام طبقاتی کاست در ریگ ودا

بعضی از محققان اولیه اروپایی که روی نظام طبقاتی کاست کار کرده‌اند، این نظر را دارند که در جامعه ریگ‌ودا، آریایی‌ها از نظر طبقه اجتماعی، آزاد بودند؛ چیزی که بر اساس نظر و گفته آن‌ها نوعی پیشرفت محسوب می‌شده است. در حالی که بیشتر محققان اخیر، در مورد این موضوع اعلام کرده‌اند که این نظام در آن زمان در میان آریایی‌ها وجود داشت، اما به صورتی که بعداً توانست پیشرفت و توسعه یابد نبود (دت، ۱۹۸۱: ۱۰۶).

نکته مهمی که در ریگ ودا به چشم می‌خورد سرود معروف و روحانی پوروشا سوکت‌ها است که به معنی پرورش است. این سرود معروف است که اساس و پایه نظام طبقه‌بندی هند شکل داده و به وجود آمده است. در بند ۱۱ و ۱۲ این سرود آمده است: وقتی پوروشا (پرورش) را ذبح کردند آن را به چند قطعه تقسیم نمودند، دهان او چیست؟ بازوانش کدام؟ ران‌ها و پاهایش را چه نامیدند؟

در بند ۱۲ نیز آمده است: دهان او برهن بود و دو دستش راجینه و ران‌هایش ویسیه و شودر از پاهایش به وجود آمد (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۱۸۳).

در ماندالای دهم سرود هشتاد و سه ریگ ودا نیز آمده است: به سوی من آی، ای مینو، ای که رعد را چون سلاحی به دست داری، در فکر دوست خود باش و داسیوها را هلاک ساز (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۳۳۵).

همچنین آمده است: و سپس ای پوروراسه، ایزدان قدرت تو را در جنگ افزون ساختند تا دسیوها را از میان برداری (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۳۴۷).

یا آن که در ستایش میترا و وارنا در ماندالای پنجم سرود هفتاد آمده است: ای رودراها، ما را با پاسداران خود محافظت فرمایید و ما را نجات دهید. شما که در نجات بخشی ماهر هستید. باشد که ما خودمان دسیوها را مطیع سازیم (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۳۸۱).

نکته جالب توجه در سرودهای ریگ ودا آن است که دو دوره خاص را در جامعه آریایی به ما نشان می‌دهد:

(الف) دوران جنگ و خونریزی میان آریایی‌ها و داسیوها

(ب) زمان صلح و آشتی میان این دو جامعه

قسمت اول سرودها، به صورتی است که بحث از کشتار و هلاک کردن داسیوها است، مانند ماندالای دهم سرود هشتاد و سه و در قسمت دوم نیز بحث از صلح و آشتی است؛ یعنی خاموش شدن آتش جنگ و درگیری میان دو جامعه آریا و ورنای داسیو ورنای قبول کردن داسیوها به عنوان شهروندان جدید از سوی آریایی. اکنون ریگ ودا از داسیوها

مقام و مرتبه خاصی می‌سازد و آنان را به نوعی در کنار آریایی‌ها می‌نشانند، تا آرامش نسبی در جامعه آریا و رنا برقرار شود. در اندرا و اندرانی، بخش ۱۹ ریگ ودا آمده است: داسه و آریا را از یکدیگر تشخیص داده بر همه نظر کرده میرم (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۳۵۷).

همچنین در ستایش اندرا (ماندالای دوم، سرود یازده) بند ۱۸ آمده است: ای اندرای قهرمان، نیرویی را که با آن «وریترا» فرزند عنکبوت مانند «دانوه» را مقهور ساختی نگاهدار و دریچه روشنایی را به سوی آریا بگشا. داسیوها در طرف چپ تو قرار گرفته‌اند.

در بند ۱۹ آمده است: آن مردانی را که تحت حمایت تو بر رقیبان خود پیشی گرفته‌اند، همان‌گونه که آریاها بر داسیوها غلبه کردند، احترام نمایم. این را برای ما (تو) انجام داده‌ای) تو «ویشورپ» پسر «توشر» را برای دوستی «ترتیه» هلاک ساخته‌ای (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۶۳).

یا در بخش دیگری آمده است: ای اندرا، ای قهرمان، تو آب‌های عظیم را که (اهما) پیش از این در بند کرده بود آزاد ساخته‌ای و آن‌ها را پخش نموده‌ای و به نیرویی که سرودها به تو بخشیده‌اند، آن برده را که لاف جاویدانی میزد فرو انداخته‌ای (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۵۹). در این قسمت، برده را به داسیوها معنی کرده‌اند.

همچنین در ماندالای پنجم سرود هفتاد ریگ ودا در ستایش میترا و وارنا آمده است: ای روداها، ما را با پاسداران خود محافظت فرمایید و ما را نجات دهید، شما که در نجات بخشی ما هستید، باشد که خودمان داسیوها را مطیع سازیم (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۳۸۱).

اما جمعاً ده بار نام داسیو و داسه در ریگ ودا آمده است که شش بار نام داسیو است و چهار بار نام داسه. این سرود نشان دهنده تقسیمات خاص دینی است که تفکرات دینی به صورت پشتوانه‌ای خاص در حمایت از نظام طبقاتی کاست درآمده است. با این حال طبق عقیده محققان ذی صلاح هندی، این سرود، نسبتاً جدید و تازه است و

نمی‌تواند نمایانگر کار و مشاغل و تقسیم‌بندی نظام طبقاتی کاست در دوره ریگ ودا باشد؛ چرا که آریایی‌ها قبل از مهاجرت و ورود به سرزمین هند، دارای سه طبقه متفاوت بودند و در این‌جا بحث از چهار طبقه مجزا است (دت، ۱۹۵۱: ۳۷).

طبقه‌بندی دوران ریگ ودا که در بالا بحث شد، این مسأله را مطرح می‌کند که در آن دوره ودایی جامعه هند به دو گروه بزرگ، آریاوارنا و داساوارنا تقسیم شده بود و این نظام اجتماعی نیز تنها در درون طبقه آریاوارنا بوده است و کلاً معلوم نیست این نظام طبقاتی ابتدا در کجای سرزمین هند شکل گرفته بود.

نظام طبقاتی در شاهنامه

آنچه مسلم است، سرزمین ایران، کم و بیش با همین طبیعت امروزی، از دیرباز مسکن اقوام گوناگون آریایی بوده است و به همین سبب این کشور به نام آن‌ها ایران نامیده می‌شود. نظر غالب درباره خاستگاه آریایی‌ها که حاصل پژوهش‌های زبان‌شناسان و دستاوردهای باستان‌شناسان است، این است که اقوام آریایی که تبارشان بخشی از مردم هند و مردم ایران و به عبارت دیگر هندو ایرانی هستند، در جنوب شرقی روسیه و بخش‌هایی از آسیای مرکزی در پیرامون دریاچه آرال می‌زیسته‌اند. به صورت دو بخش عمده در هندوستان و ایران استقرار یافته‌اند و جمعیت اصلی هند و ایران را تشکیل داده‌اند. مطالعات زبان‌شناسی نشان می‌دهند که جهت اصلی هند و ایران از نظر قومی خویشاوندی تنگاتنگی با یکدیگر دارند. دو شناسه مهم اقوام و قبایل آریایی ایران و هند، ریشه باورهای مشترک دینی و سنتی و ریشه زبان اینان است. نکته قابل توجهی که بین آریایی‌ها و شاید تمام اقوام معروف به هندواروپایی در این ایام مشترک به نظر می‌آید، عبارت بوده از نظام پدرسالاری در خانواده و قبیله و نظام طبقات سه‌گانه در جامعه شبانی و روستایی. بدون شک، طبقات سه‌گانه آریایی در آغاز در عرض یکدیگر بوده‌اند و در داخل تیره‌ها و قبایل وجود این طبقات شاید بیشتر معرف تقسیم‌کار به شمار می‌آمده است، نه تفاوت در حیثیت. مالکیت ابزار تولید و تفاوت در مهارت، ظاهراً اندک

اندک و در طی تحولاتی که در ضمن مهاجرت‌های طولانی روی داده، این طبقات را سرانجام در طول یکدیگر قرار داده است و بالاخره با توسعه تمدن و سکونت نهایی در روستاها و شهرها طبقه صنعتگر را هم که حتی در زندگی کوچ نشینی نیز تدریجاً وجودش مورد حاجت شده بود در کنار آن‌ها نهاده است. مع‌هذا این تحول در احوال طبقات در بین تمام طوایف مختلف آریایی به یکسان انجام نیافته است و قرن‌ها بعد از جدایی آریایی‌ها از یکدیگر، هنوز در جامعه اوستایی، در خانواده‌ای ممکن بوده است فرزندان که به دنیا می‌آیند کاهن (آذربان، زوتار، زودتر) یا جنگجو (نر، رتشار) یا چوپان گله دار (واستر، فشینت) باشند. با این وصف، جامعه آریایی تقریباً همه جا بر وجود همین طبقات سه گانه مبتنی بوده است. به هر حال قراین نشان می‌دهد ایرانی‌های عهد آیرانه‌ونجه با هندی‌های عهد ودا مدت‌ها با هم در یک‌جا می‌زیسته‌اند و نیز آداب و رسوم مشترکی داشته‌اند که در کهنه‌ترین اجزای اوستا نیز مثل وداهای هندوان منعکس است (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۱۸).

شواهدی که امروزه در ایران در دست است، تنها اوستا و شاهنامه است که نظام طبقاتی در ایران را نشان می‌دهد و این نظام طبقاتی، از دوره ورود آریایی‌ها به سرزمین ایران تا پایان حکومت ساسانیان حدود قرن سوم تا قرن هفتم میلادی را نشان می‌دهد. در این دوره است که این طبقات به چهار طبقه متفاوت تقسیم می‌شوند. حتی بعد از فتح ایران توسط مسلمانان، برای مدتی چنین طبقه‌بندی‌هایی دست نخورده باقی مانده بود. اما به دنبال گرایش ایرانیان به دین مبین اسلام، آرام آرام مسأله طبقه‌بندی اجتماعی در ایران تغییر کرد و کلاً از بین رفت.

فردوسی در شاهنامه در مورد ساختار اجتماعی اولیه در میان ایرانیان بیان می‌کند که منشأ طبقه‌بندی اجتماعی ایرانیان بر اساس حرفه و شغل بوده است. این نظام طبقاتی که دارای چهار طبقه مجزا و متفاوت با یکدیگرند، از ابتکارات عظیم آریایی‌ها است و فردوسی در بخش پادشاهی جمشید این‌گونه آن را بیان می‌کند:

زهر پیشه‌ای انجمن کرد مرد
 بدین اندرون، پنجهی نیز خورد
 گروهی که آتورنیان^۱ خوانیش
 به‌رسم پرستندگان دانش
 جدا کردشان از میان گروه
 پرستنده را جایگه کرد کوه
 بدان تا پرستش بود کارشان
 نوان، پیش روشن جهاندارشان
 صفی بر دگر دست، بنشانند^۱
 کجا شیر مردان جنگاورند
 فروزنده لشکر و کشورند
 کزایشان بود تخت شاهی به‌جای
 وزایشان بود نام مردی به پای
 پسویی^۲ سه دیگر گره را شناس
 کجا نیست از کس برایشان سپاس
 بکارند و ورزند و خود بدروند
 به‌گاه خورش، سرزنش نشونند
 ز فرمان تن آزاده و خورده نوش
 وز آواز پیغاره، آسوده گوش
 تن آزاد و آباد گیتی بدوی
 بر آسوده از داور و گفتگوی
 چهارم که خوانند آهتوخشی^۳
 همان دست ورزان ابا سرکشی
 کجا کارشان، همگان، پیشه بود
 روانشان همیشه پر اندیشه بود

(کزازی، ۱۳۸۴: ج ۱: ۳۲-۳۱)

اما می‌توان سازمان‌بندی طبقات اجتماعی آخرین دوران حیات امپراتوری ایران در
 عصر ساسانی را بر مبنای تعامل و تقابل پنج عنصر اساسی، شامل خون (نژاد)، مالکیت
 (اشرافیت)، تخصص و تجربه (جنگاوری و امور دیوانی)، علم و فضیلت (امور روحانی و
 دینی) و شیوه‌های تولید و بهره‌برداری (کشاورزی و گله‌داری) به شرح زیر بیان داشت:
 اول: گروه‌های قدرتی جامعه مرکب از: (۱) شاهزادگان (ویسپوهران)، شهرداران
 (استانداران) و امرای درباری؛ (۲) روحانیان، پزشکان، ستاره‌شناسان و دانشمندان مختلف؛

۱. به معنای روحانیان

۲. به معنی لشکریان

۳. به معنی کشاورز

۴. به معنی پیشه‌ور

۳) مالکان بزرگ اراضی (فئودال‌ها)، ۴) نظامیان؛ ۵) دیوانیان (دبیران و صاحبان مشاغل دولتی).

دوم: گروه‌های غیر حاکم متشکل از: ۱) کشاورزان؛ ۲) گله داران؛ ۳) صنعتگران و پیشه‌وران شهری؛ ۴) کارگران.

آن طور که راه و رسم زندگی در ایران بوده است، مقام اجتماعی و شخصیت انسانی و حیثیت خانوادگی و اعتبارات قومی و منطقه‌ای هرکس تنها از طریق حفظ ارتباط با هسته مرکزی قدرت یا دربار و شخص شاه تأمین می‌شده است. به همین صورت، طبقات حاکم و غیر حاکم پیش گفته نیز هر کدام رؤسایی به شرح ذیل داشتند که واسطه ارتباطی آن‌ها با بالاترین مقام اجرایی و قضایی و قانونی کشور بوده‌اند: ۱) موبدان موبد؛ ۲) ارتشتاران سالار؛ ۳) ایران دبیرد؛ ۴) واستریوشان سالار (ریس کشاورزی و گله‌داران)؛ ۵) هتخشان بد (سرپرست اصناف)

باری تصویر کلی جامعه آریایی و خطوط اساسی طبقات اجتماعی آن این چنین بود: ۱) روحانیان و آموزگاران (بالا)؛ ۲) رزمیان (میانه)؛ ۳) کشاورزان و صنعتگران (پایین) (شعبانی، ۱۳۷۴: ۴۰).

کلام گفته شده سه فردی، چهارپیشه، پنج رد، با راوی انجام یابد، کدامند سه فروش؟ پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک (یسنا ۱۹، هات ۱۶).

کدامند چهار پیشه؟ آذربان، رزمی، بزرگر گله‌پرور، صنعتگر، تکلیف همه (این طبقات) در راست اندیشیدن، در راست گفتن، در راست رفتار کردن با مرد پاک دینی که پیرو راهنما (رو)، پژوهنده دین است، برابر است از کردارش جهان راستی برافزاید (یسنا ۱۹، هات ۱۷).

پورداوود می‌نویسد: اساساً در ایران قدیم، مردم به سه طبقه مختلف منقسم شده بودند: ۱) آثروان؛ ۲) رشتشتر؛ ۳) واستریه. اما این طبقات اجتماعی در زبان پهلوی به شکل دیگری بیان می‌شدند که عبارت بودند از: ۱) آسروک؛ ۲) ارتشتاره؛ ۳) واستریوس. بر حسب ترتیب یعنی آذربان (پیشوای دینی)، رزمی یا سپاهی، بزرگر یا کشاورز اهل

حرفه و صنعت را جزو واستریوشان می‌شمردند، بعدها آنان را نیز طبقه مخصوص قرار داده، هویتی خواندند که در زبان پهلوی پازند، هوتخش شده است (پورداوود، ۱۳۵۶: ج ۱، ۲۱۱).

همچنین در زامیاد یشت آمده است: به هر اندازه که این کوه‌ها امتداد یافته به همان اندازه او آفریدگار آن‌ها را بهره‌ پیشوایان، رزمیان و برزگران گله‌پرور بخش نمود (زامیاد یشت، فقره ۷).

پورداوود می‌نویسد: کلمات پیشوایان و رزمیان و برزگران بر حسب ترتیب به جای کلمات آثروان، رشتشتر و استریه ترجمه شده که در پهلوی، آثوربان، ارتشتاران و واستریوشان گویند. در یسنا نوزده فقره هفده یک طبقه دیگر را که پیشتر باشد (پیشه‌ور) و در زبان پهلوی و پازند، هتخشانرا جزو واستریوشان می‌شمردند. سه آشکده معروف عهد ساسانیان که آذر گشنسب، آذر فرن‌بغ و آذربرزین مهر باشد به حسب ترتیب آتش پادشاهی، رزمیان و آتش آثوربانان یا پیشوایان دینی و آتش کشاورزان شمرده می‌شد (پورداوود، ۱۳۵۶: ج ۲، ۳۳۱).

دکتر کزازی در کتاب نامه باستان خود، نام کلمات را به صورت دیگر آورده است. مثلاً به جای کلمه کارتوزیان، کلمه آثورنیان آورده است و به جای کلمه نیساریان، کلمه تیشتاریان و به جای کلمه بسودی، کلمه پسویی و در پایان نیز کلمه اهتوخشی را به همان صورت آورده است (کزازی، ۱۳۸۴: ۲۵۶-۲۶۷).

اما آنچه در اوستا آمده است نشان دهنده سه طبقه بودن جامعه ایرانی است که بر اساس حرف و مشاغل به وجود آمده‌اند؛ درست همانند آنچه که فردوسی در شاهنامه خود بیان می‌کند. اما طبقه چهارمی که فردوسی از آن یاد می‌کند، نشان از تغییر وضعیت حرف و مشاغل در جامعه ایرانی دارد و معلوم می‌دارد گروهی رو به مشاغل جدید آورده‌اند و صددرصد ساکنین شهرها هستند؛ چرا که صنعت با شهرنشینی رابطه بسیار نزدیکی دارد. معیذزاده در این خصوص می‌نویسد: پیداست که گله‌داران قدیم آریایی تا این زمان مدت مدیدی را در سرزمین‌های متصرف شده ایران به کشت و زرع پرداخته

بودند و مناطق شهری معتبری چون همدان را که از قدیمی‌ترین شهرهای بر سر پای جهان است و سابقه آن تا ۱۱۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد، به وجود آورده بودند. با این همه توسعه حیات شهری و به دنبال آن حدوث الزامی پیدایش قشر صنعتگر و هنرمند در همه بخش‌های کشور به یکسان صورت نگرفته است و تردیدی نمی‌ماند که ایرانیان درجات بالایی از تمدن را تجربه کرده بودند، و نه تنها استفاده از محصولات کشاورزی در میان آنان به وسعت و فراوانی معمول بوده است، بلکه طبقه اجتماعی دیگری به نام صنعتگران، جای ویژه خود را در کنار روحانیان و نظامیان و کشاورزان و گله‌داران به دست آورده بودند (مجیدزاده، ۱۳۶۰: ۶۹-۶۸). اما گروه چهارم نظام طبقاتی ایران نشان می‌دهد که این گروه بعداً بر اساس مسایل اجتماعی خاص خود در زمان ساسانیان شکل گرفته است. به هر حال نکته مسلم آن است که این مساله در دوره اوستا نبوده؛ چرا که نامی از آن در اوستا نیست و فردوسی نیز از آن در شاهنامه خود یاد نکرده است.

محققان زیادی اشاره به شباهت‌های نزدیک میان نظام طبقات اجتماعی ایرانیان و هندی‌ها دارند. آن‌ها معتقدند این دو نظام طبقاتی دارای شباهت‌های بسیاری‌اند. سنارت آخرین پیشرفت‌ها و توسعه نظام کاست را در هندوستان مورد قضاوت و بررسی خود قرار داده و معتقد است، با این که پیشینیان هندی‌ها و ایرانیان روزگاری در کنار یکدیگر می‌زیسته‌اند. اما وجود کاست هیچ گاه در تاریخ ایران مورد اشاره قرار نگرفته است (گوری، ۱۹۷۹: ۲۱).

سنارت در نوشته‌های خود فرض را بر این گرفته است که تحولات پیشرفت‌های یک پدیده اجتماعی در دو کشور می‌بایست در یک مکان با خطوط مشابه و کاملاً مشخص رخ می‌دهد. او به تفاوت‌های اساسی تشکیلات فرهنگی، ساختار اقتصادی و ترکیب حقوقی دو کشور نگاهی می‌اندازد و می‌نویسد: در هندوستان همان طور که مشخص است این تقسیمات اولیه تفاوت‌های فاحشی با ایرانیان دارد. خصوصاً در طول سلسله ساسانیان و قبل از ورود مسلمانان به ایران، چهار طبقه اجتماعی وجود داشته است. (۱) روحانیون؛ (۲) ارتشیان؛ (۳) دبیران؛ (۴) کشاورزان و صنعتگران. این چهار طبقه

جامعه را با توجه به این موضوع می‌توان به عنوان ابتکاری از جانب شاه در نظر گرفته که در دوران پادشاهی و حکومتش بر مردم ایران به عنوان شخصی آشنا با سرزمین تاریخی و فرهنگ کهن و جامعه خود شناخته شده است و این نظام طبقاتی را گسترش داده است. این طبقات چهارگانه معرفی شده از ابتدای دوره اوستایی، مشابه با همان طبقات ذکر شده در ریگ وداى هندی است. این دو نظام طبقاتی، دارای فرم و الگوی مشابهند. حتی در شاهنامه نیز کارتوزیان به معنای روحانیان، نیساریان به معنای ارتشیان و طبقه بسودی به معنای کشاورزان و طبقه اهتوخوشی به معنای پیشه‌ور گفته شده است. تصویر ریگ‌ودا از این موضوع، آن‌چنان تفاوتی با تقسیمات ایرانیان ندارد؛ جز این که در شاهنامه، بسودی‌ها، زارع به شمار می‌آمدند و هوئیتی‌ها یا به گفته فردوسی اهتوخوشی صنعتگر به شمار می‌رفتند. در ریگ ودا، وایسیاها مردمان عادی و رعیت بودند و سودراها به عنوان کارگر به کار گرفته می‌شدند. این مساله به صورت مشخص بین دو گروه بزرگ‌تر روحانیان و جنگاوران که همان ارتشیان باشد در دو نظام کاست ایرانیان و هندی‌ها وجود دارد. برهمنان ریگ ودا، همان کارتوزیان شاهنامه هستند و راجانیای ریگ ودا نیز نیساریان شاهنامه است و میان آن‌ها تفاوتی نمی‌توان مشاهده کرد. با توجه به حالت و درجه‌بندی این طبقات در نظام کاست، کاملاً مشاهده می‌شود که این دو، کاملاً مشابه و یکسان هستند. پس طبقه‌بندی ایرانیان که شاهنامه از آن یاد می‌کند، یک طبقه‌بندی یکسان با طبقه‌بندی دوران ریگ ودایی است که به راحتی می‌توان رابطه مستقیم میان این دو طبقه‌بندی را طبق نظر اکثر محققان به دست آورد. محققان زیادی توافق دارند تشابه نظام طبقاتی میان شاهنامه و ریگ ودا و تشابه بسیاری از ایزدان اوستایی و ریگ ودایی نشان می‌دهد که هندوآریایی‌ها از طریق سرزمین ایران وارد هند شده‌اند. زمانی نیز اجداد این دو جامعه با یکدیگر در یک اجتماع بزرگ زندگی می‌کردند که دارای یک طبقه‌بندی بزرگ سه طبقه‌ای در درون جامعه خود بودند (ماسانی، ۱۹۴۵: ۱۳۱).

هاول^۱ با مطالعه نظام طبقاتی کاست، طبقه‌بندی هندو اروپایی را در بعضی جوامع به چهار طبقه مختلف تقسیم کرده است، که صرفاً توصیفی از شرایط بومی و محلی نبوده است. این چهار طبقه عبارتند از: (۱) خردمندان؛ (۲) جنگجویان؛ (۳) بازرگانان؛ (۴) کارگران. این طبقات مختلف تمام افراد جامعه را در بر می‌گرفتند و نقش بسیار مهمی در توسعه تمدن جامعه خود داشتند (هاول، ۱۹۵۳: ۵).

بسیاری از محققان نیز مثال‌های با ارزشی از تقسیم‌بندی‌های موجود در بعضی از جوامع باستانی ذکر می‌کنند. هاول می‌نویسد: مردمان باستان، جامعه را به چهار طبقه مختلف تقسیم کرده بودند: (۱) روحانیان؛ (۲) جنگجویان؛ (۳) کشاورزان و گله داران؛ (۴) پیشه‌وران یا (صنعتگران) (هاول، ۱۹۵۳: ۶).

در مثال‌هایی که آورده شده است، این تقسیم‌بندی‌ها، کم و بیش در ریگ ودای هندی و شاهنامه فردوسی یکسان است. البته کلیه شباهات و تفاوت‌ها در جوامع مختلف باستانی نشان دهنده آن است که تقسیم‌بندی‌های طبقات مختلف نمی‌تواند ساخته همان جوامع باشد؛ بلکه می‌بایستی این اندیشه‌ها و تفکرها در باب نظام طبقاتی، از یک سرچشمه سیراب شده باشند و از منطقه‌ای خاص، دریافت گردیده و بعداً در هر جامعه، بر اساس شکل اجتماعی آن، اشاعه و رواج یافته‌اند. این امر، خود نشان دهنده تأثیرات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی بین جوامع مختلف بوده است. تاریخ، گواه و شاهدی است از این که ارتباطات فرهنگی، همیشه و پیوسته در میان جوامع وجود داشته است که خود استدلالی است بر شکل‌گیری نظام طبقاتی کاست.

شوارتز، معتقد است که سابقه تشکیل طبقات اجتماعی در ایران و جهان بر هر مجموعه‌ای از علل که استوار بوده باشد، این نکته بدیهی می‌نماید که ایرانیان آریایی از بدو ظهور خود در منطقه فلات ایران، به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و تفکیک مسئولیت‌ها در میان خویش و تشخیص توانایی‌ها و تعلقات خاص هر کدام رسیده بودند که بتوانند از تقسیم‌بندی‌های اجتماعی مبتنی بر کار و پیشه سخن بگویند (شوارتز، ۱۹۸۳: ۶۴۹).

تقسیم‌بندی طبقاتی که در جامعه ایران براساس اوستا شکل گرفت و فردوسی آن را در شاهنامه خود بیان می‌کند، و زیر مجموعه‌هایی که خود طبقات بعداً برای خود به وجود آوردند نشان می‌دهد، که جامعه ایرانی برینج رکن، شامل مالکیت، خون، علم، تخصص، شیوه تولید قائم بوده است. همچنین در میان طبقات عامه، تفاوت‌های بارزی وجود داشت. هر یک از افراد، مقامی ثابت داشتند و کسی نمی‌توانست به حرفه‌ای مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده باشد که همان طبقه اجتماعی او بود. تغییر در طبقات اجتماعی، امکان پذیر نبود؛ چرا که تحرک اجتماعی در طبقات اجتماعی کاملاً ناممکن می‌نمود. این سیاست، نه تنها در ایران، بلکه در هند نیز این‌گونه بوده و تغییر طبقاتی امکان پذیر نبوده است. پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست نژاد نمی‌سپردند. فردوسی از زمان لشکرکشی نوشیروان به روم حکایتی نقل کرده است که حاکی از همین ممنوعیت عوام الناس است:

از اندازه لشکر شهریار	کم آمد درم تنگ سیصد هزار
بیامد بر شاه موبد چوگرد	به گنج آنچه بود از درم یاد کرد
بدو گفت زایدر سه اسبه برو	گزین کن یکی نامبردار گو
زیبازارگان و دهقان شهر	کسی را کجا باید از نام بهر
ز بهر سپه این درم فام خواه	بزودی بفرماید از گنج شاه
بیامد فرستاده خوش‌منش	جوان و خردمند و نیکو کنش
درم خواست فام از پی شهریار	برو انجمن شد بسی مایه‌دار
یکی کفشگر بود موزه‌فروش	بگفتار او تیز بگشاد گوش
درم چند باید بدو گفت مرد	دلاور شمار درم یادکرد
چنین گفت کای پرخرود مایه‌دار	چهل من درم هرمنی صد هزار
بیاورد قیان و سنگ و درم	نبد هیچ دفتر به کار و قلم
بدو کفشگر گفت کای خوب چهر	برنجی به گویی به بوذرجمهر

که اندر زمانه مرا کودکی است
 به گویی مگر شهریار جهان
 که او را سپارد به فرهنگیان
 فرستاده گفت این ندارم برنج
 بیامد بر مرد دانا به شب
 به شاه جهان گفت بوذرجمهر
 یکی آرزو کرد موزه فروش
 فرستاده گوید که این مرد گفت
 یکی پور دارم رسیده بجای
 اگر شاه باشد بدین دستگیر
 زیزدان بخواهم همی جان شاه
 بدو گفت شاه ای خردمند مرد
 برو همچنان بازگردان شتر
 چو بازارگان بچه گردد دبیر
 چو فرزند ما برنشیند به تخت
 هنر باید از مرد موزه فروش
 بدست خردمند مردنژاد
 به ما بر پس مرگ نفرین بود
 نخواهیم روزی جز از گنج داد
 هم اکنون شتر باز گردان براه
 فرستاده برگشت و شد با درم
 که بازار او بردلم خوار نیست
 مرا شاد گرداند اندر نهان
 که دارد سر مایه و هنگ آن
 که کوتاه کردی مرا راه گنج
 وزان کفشگر نیز بگشاد لب
 که ای شاه نیک اختر خوب چهر
 اگر شاه دارد به من بنده گوش
 که شاه جهان با خرد باد جفت
 بفرونگ جوید همی رهنمای
 که این پاک فرزند گردد دبیر
 که جاوید باد این سزاورگاه
 چرا دیو چشم ترا تیره کرد
 مبادا کزو سیم خواهیم و در
 هنرمند و بادانش و یادگیر
 دبیری به بایدش پیروز بخت
 بدین کار دیگر تو با من مکوش
 نماند بجز حسرت و سردباد
 چه آیین این روزگار این بود
 درم زو مخواه و مکن رنج یاد
 درم خواه وز موزه دوزان مخواه
 دل کفشگر گشت پردرد و غم

این حکایت، اهتمام پادشاه ایران را در حفظ حدود طبقات اجتماعی ایران نشان می‌دهد و کفشگر در اغلب روایات عهد ساسانی، نمونه طبقه پایین جامعه است که هر جا مثالی آورده‌اند، از کفشگر سخن رانده‌اند. آن گونه که مشخص است جایگاه کفشگران در نظام طبقاتی ایرانیان و هندی‌ها برابر بوده است و هر دو در طبقات پایین جامعه جای داشتند.

به طور کلی، بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز نبود و کاملاً انسداد طبقاتی وجود داشت، ولی گاهی استثنائاً واقع می‌شد و آن وقتی بود که در یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان می‌داد. در این صورت بنابر نامه تنسر آن را بر شاه عرض می‌کردند، بعد تجربیات موبدان و هیربدان و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند به غیر طایفه الحاق فرمایند اگر آن شخص در پارسایی آزموده بود، او را وارد طبقه روحانیان می‌کردند و اگر قوت و شجاعت و دلیری داشت، او را در طبقه رزمیان داخل می‌نمودند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بود در طبقه دبیران. در هر صورت، قبل از رفتن به طبقه اعلی، بایستی تعلیمات کافی و استواری بیابد. بنابراین رفتن یکی از عامه به طبقه اشراف به کلی ممتنع نبود. شاه این اختیار را داشت و به این وسیله خونی جدید در رگ‌های نجبا وارد می‌کرد. اما باید گفت این مسأله بسیار نادر اتفاق نیفتاد. همچنان که برای کفشگر اتفاق نیافتد و فرزند او کفشگر باقی ماند (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۲۱۴) (دارمستر، ۱۹۶۰: ۵۱۹).

نتیجه‌گیری

همه اندیشمندان علوم اجتماعی معتقدند که واژه "کاست" ریشه پرتغالی دارد و از آن‌جا وارد زبان انگلیسی شده است. اما اصل این نظام، توسط آریایی‌های مهاجر، وارد

سرزمین هند گردیده است. این مردمان، دارای طبقات مختلف اجتماعی بودند و سرودهای ریگ ودا از سه طبقه مختلف آن‌ها با نام‌های برهمن، راجانیه و وایزیه یاد کرده است. باتوجه به این تقسیمات، مردمان بومی نیز از سوی آریایی‌ها، به دو طبقه تمیز و غیر تمیز تقسیم شدند. این تقسیمات ریگ ودایی، درست شبیه به نظام طبقاتی در شاهنامه است که نشان می‌دهد هر دو نظام طبقاتی، منشأ مشترکی داشته‌اند و آریایی‌ها آن را به هند آورده‌اند. تقسیمات ریگ ودایی، به مرور زمان و در مراحل بعدی، به طبقات متعدد و گوناگون، رشد و توسعه یافتند. تقسیم‌بندی اشاعه یافته ریگ ودایی، به تدریج با محدودیت‌های معین شدت یافت و عامل تکثیر هزاران لایه کاستی موجود در هند شد. آنچه در شاهنامه آمده است نشان دهنده سه طبقه بودن جامعه ایرانی، شامل کارتوزیان، نیساریان، بسودی و اهتوخوشی است که بر اساس حرف و مشاغل به وجود آمده بودند. طبقات بسودی و اهتوخوشی، همیشه به عنوان طبقه عامه مردم در نظر گرفته می‌شدند. اما شواهد نشان می‌دهد طبقه چهارم که به نام دبیران است، بر اساس مسائل اجتماعی خاص خود در زمان ساسانیان شکل گرفته است. به همین دلیل، نام آن نه در اوستا ذکر شده و نه در شاهنامه. این طبقات چهارگانه، مشابه با همان طبقات ذکر شده در ریگ ودای هندی است. هر دو این نظام‌های طبقاتی، از نظر شکل و الگو، مشابه هستند. تصویر نظام طبقاتی ریگ ودایی، تفاوت زیادی با تقسیمات نظام طبقاتی ایران ندارد، جز این که در شاهنامه، بسودی، به معنای زارع و کشاورز به کار رفته است و اهتوخوشی، به معنای صنعتگر. در ریگ ودا، وایسیها، مردمان عادی و رعیت هستند و سودراها، به عنوان کارگر به کار گرفته شده‌اند. طبقه برهمنان ریگ ودایی، در واقع همان کارتوزیان شاهنامه‌ای هستند. راجانیای ریگ ودایی نیز مشابه نیساریان در شاهنامه است. با توجه به حالت و درجه‌بندی این طبقات در نظام کاست، مشاهده می‌شود که این نظام‌های طبقاتی در شاهنامه و در ریگ ودا کاملاً مشابه و یکسان هستند.

منابع

- آلن بیرو، ۱۳۶۶، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، تهران.
- ادبیات مزدیسنا، ۱۹۲۷، یشت‌ها قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تالیف و گزارش دکتر ابراهیم پور داوود، چاپ بمبئی، هند.
- بروس کوئن، ۱۳۷۲، درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران.
- جلالی نائینی، دکتر سیدمحمدرضا، ۱۳۶۷، گزیده ریگ ودا، انتشارات نشر نقره، تهران.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، ۱۳۸۴، تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، تهران.
- ژان شوالیه و آلن گربران، ۱۳۸۵، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، چاپ چهارم، انتشارات جیحون، تهران.
- ساروخانی، باقر، ۱۳۷۵، دایره‌المعارف علوم اجتماعی، جلد اول، انتشارات کیهان، تهران.
- شعبانی، رضا، ۱۳۷۴، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس، تهران.
- فردوسی، ابولقاسم، ۱۳۷۹، شاهنامه فردوسی، از روی چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، انتشارات قطره، چاپ پنجم، تهران.
- کریستنس، آرتور، ۱۳۸۵، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر، چاپ پنجم، تهران.
- کزازی، دکتر میرجلال الدین، ۱۳۸۴، نامه باستان، انتشارات سمت، جلد اول، تهران.

- گات‌ها، ۱۹۲۷، سرودهای مقدس قدیمی‌ترین قسمتی از نامه مینوی اوستا، تالیف و ترجمه دکتر ابراهیم پور داوود، بمبئی، هند.
- مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۸، آغاز شهرنشینی در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- محسنی منوچهر، ۱۳۷۶، مقدمات جامعه‌شناسی، انتشارات نشر دوران، تهران.
- میشل پانوف، میشل برن، ۱۳۶۸، فرهنگ مردم شناسی، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، انتشارات نشر ویس، تهران.
- معین، محمد، ۱۳۳۸، مزدیسنا و تاثیر آن در ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- یسنا، ۱۳۵۶، دکتر ابراهیم پور داوود، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- یشت‌ها، ۲۵۳۶، گزارش دکتر ابراهیم پور داوود، بکوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴، به تصحیح دکتر مجتبی مینوی و همکاری محمد اسماعیل رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران.
- نهرو، جواهر لعل، ۱۳۵۰، کشف هند، ترجمه تفضلی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- Ansari, G. (1960). *Muslim Caste in Uttar Pradesh*, Published by The Ethnographic and Folk Culture Society, U.P, Lucknow.
- Birx, J. (2005). *Encyclopedia of Anthropology*, Sage Publication, New Delhi
- Dutt, N. k. (1951). *Origin and Growth of Caste in India*, Vol 2, London, U.K.
- Ghurye, G.S. (1979). *Caste and Race in India*, Publication by Popular Rakashan Private Ltd, Bombay, India.

- Havell. E. B. (1953). *The History of Aryan Rule in India*, London, U.K.
- Levinson, D., and Embwr, M. (1996), *Encyclopedia of culture Anthropology*, American Reference Publishing Company, INC. U. S. A.
- Majumdar, R. C. (1949). *An Advanced History of India*, London.
- Masani, R. P. (1945). *Caste and Structure of Society*, Published in the Legacy Of India.
- Peter. B. N. (1993), *The New Encyclopedia Britannica*, volume 2, By Encyclopedia Britannica. Inc. Printed in U. S.A
- Schwarz, W. (1983). *The Cambridge History of Iran*, Vol 2, Cambridge, London, U.K
- Wheeler, J. T. (1952), *India: Vedic and post-Vedic*, Calcutta, India.